

روزگاران

تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی

تألیف

دکتر عبدالحسین زرین کوب

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۰۱ -

روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی / تألیف عبدالحسین

زرین کوب. - تهران: سخن، ۱۳۷۸.

ISBN 964 - 6961 - 11 - 8

۱۰۱۴ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

این کتاب در ۳ جلد با عنوانهای جلد اول «روزگاران ایران» و جلد دوم و سوم

«روزگاران» توسط همین ناشر در سالهای ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ منتشر شده است.

کتابنامه: ص. [۹۵۳] - ۹۶۴.

۱. ایران - تاریخ. الف. عنوان. ب. عنوان: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی.

ج. عنوان: روزگاران ایران. د. عنوان: روزگاران.

۹۵۵

DSR ۱۰۹ / ز ۴۹

۱۳۷۸

۷۸ - ۹۳۱۴ م

/ ۲ /

کتابخانه ملی ایران



انتشارات سخن

روزگاران

تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی

دکتر عبدالحسین زرین کوب

ویرایش: فاطمه زندی

چاپ هفتم، ۱۳۸۴

تیراژ: ۱۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۷	۱. گذرگاه حوادث
۴۵	۲. دوران مادها
۶۳	۳. طلوع هخامنشیان
۸۷	۴. هخامنشیان در اوج
۱۰۹	۵. هخامنشیان در انحطاط
۱۳۳	۶. سلوکیان
۱۵۱	۷. اشکانیان و احیای ایران
۱۸۳	۸. ساسانیان: اتحاد با آتشگاه
۲۰۵	۹. ساسانیان: کشمکش با بزرگان
۲۳۱	۱۰. ساسانیان: اوج و فرود
۲۶۱	۱۱. افول یک عصر درخشان
۲۷۹	۱۲. پایان و کارنامه
۳۰۵	۱۳. سالهای سرنوشت
۳۵۵	۱۴. خراسان و بغداد
۳۸۷	۱۵. سامانیان، غزنویان و میراث آنها
۴۲۹	۱۶. رستاخیز گیل و دیلم

۴۶۱	۱۷. سلجوق نامه
۵۱۹	۱۸. مغول و ایلخانان
۵۴۱	۱۹. ملوک طوایف
۵۸۹	۲۰. تیمور نامه
۶۳۹	۲۱. ایران در بحران
۶۸۵	۲۲. صفویه، عظمت و انحطاط
۷۲۷	۲۳. عصر وحشت
۷۶۷	۲۴. آغاز دوران قاجار
۸۰۵	۲۵. کشمکش با غرب
۸۳۷	۲۶. قاجار و مشروطه
۸۶۳	۲۷. بعد از قاجار
۸۹۹	۲۸. نگاه به گذشته ها
۹۱۵	یادداشتها
۹۵۳	کتابنامه
۹۶۵	فهرست اعلام

مقدمه

روزگاران ایران نگاه دیگری به تاریخ این سرزمین است - از آغاز تا امروز. درین نگاه تازه، دورنمای گذشته کوتاه و گذرنده است اما سرسری و شتابکارانه نیست: رویدادها به اجمال در بیان می آید اما بیان در حدّ ممکن از تأمل خالی نیست. فرمانروایان از یاد رفته با خودکامگی ها، شکست ها و پیروزیهایشان درین نگرش در پی هم از پیش چشم عبور می کنند و درین عبور رستخیزگونه - که مرور بر تاریخ است - سعی می شود تا کارهایشان تفسیر شود خطّ سیر کردارهایشان دنبال گردد و نقش آنها در تمدن و فرهنگ ایران که جز به ندرت و آن نیز غالباً به طور ناخواسته، سازنده هم نیست ارزیابی گردد. در نقل رویدادها، چون مجال بیان محدودست اینجا به همان اندازه که تفسیر آنها را ممکن سازد و معنی و جهت سیر تاریخ ایران را باز نماید می بایست بسنده کرد و در تفسیر آنها هم آنچه را در این مجال محدود، بیان کردنی نیست حوصله خواننده نکته یاب از سفیدیهای واقع در فاصله سطرها می بایست به درستی درک کند.

بخش نخست این طرح شامل نقل و نقد رویدادهای گذشته های دُورتر است - ایران قبل از اسلام. تفاوت افق های آن گذشته، اختلاف دیدگاه ها و صحنه های آن با آنچه در پایان آن پیش آمد، و ناهمبندی کامل فرهنگ آن با آنچه بعد از آن روی داد طرح یک «بیرنگ» جداگانه را از آن دوران تقریباً از یاد رفته الزام می کند چرا که حتی کشمکش آن قرن ها با دنیای خارج هم مثل درگیری هایی که در دنیای داخل در پیش داشت در مسیر متفاوت و جهتی دیگر سیر می کند و این جمله تخصیص مجلد جداگانه یی به این بخش را با اقتضای ارتباط با دنیای سپری شده باستانی متضمن هماهنگی بیشتر می سازد.

اما آنچه در دنباله آن روی داد و عبارت از پیدایش و زایش دنیای اسلامی بود، هرچند

در توالی رویدادها دنباله و ادامه آن هم بود حاجت به دیدگاه ویژه، ورای آنچه در تاریخ ایران قبل از اسلام مطرح بود داشت. از آنکه این بخش از تاریخ ایران در جوی دیگر جریان دارد. افق‌های دیگر را که با افق‌های باستانی همانند نیست پیش چشم جوینده می‌گسترده و رویدادهای آن در محیط دیگر، در فرهنگ دیگر، و در دنیای دیگر جریان پیدا می‌کند و لاجرم با عوامل و اسبابی جز آنچه در عهد باستانی مطرح بود تفسیرناپذیر می‌شود و این نکته ویژه کردن مجلد دیگری را اقتضا دارد - که دنباله روزگاران است و این نگاه تازه را از آغاز تا به امروز دنبال می‌نماید. با آنکه آن دنباله نیز هم‌اکنون برای سپردن به چاپ آماده است آنچه موجب مقدم داشتن بخش نخست این دوره تاریخ بود تأخیر آن دنباله را هم اقتضا کرد و امیدست بین روزگاران و دنباله آن فاصله‌یی پیش نیاید - یا فاصله طولانی نشود و طرح یک دوره تاریخ ایران - یک تاریخ تقریباً سه هزار ساله - در حجمی متعادل و در حدی متناسب مروری بر تمام تاریخ ایران را همراه با تفسیر و معنی، برای دوستداران تاریخ ایران هرچه زودتر ممکن سازد.

در توالی اجزای سه‌گانه‌یی که مجلدات این کتاب را دنبال می‌کند دوران ایران قبل از اسلام دوران کشمکش برای تثبیت هویت، دوران قبل از صفویه دوران تلاش برای حفظ هویت، و دوران صفویه و بعد، دوران استغراق در هویت ایرانی است - هرچند در هریک از این ادوار هم این هر سه ویژگی گاه به هم درمی‌پیوندند و این چیز است که در فهم و شناخت معنی این توالی همواره یک نقطه تفسیرناپذیر و مبهم را برای مورخ باقی می‌گذارد. معه‌ذا تأثیری که شعور به این توالی در ذهن مورخ به وجود می‌آورد بیشتر تصور وحدت و استمرار است تا تصور کثرت و فاصله. اما این برداشت برای آنکس که از بیرون به عرصه این گذرگاه حوادث می‌نگرد همواره قابل ادراک نیست چیزی که آن را قابل ادراک می‌سازد شعور تجربی است که فقط هرکس که از درون به این توالی رویدادها می‌نگرد آن را دست یافتنی می‌بیند و اینکه بعضی از بیرونیان آن را قابل تأیید نمی‌یابند ناشی از همین معنی است.

این طرز نگاه به تاریخ ایران با آنکه بر شناخت شهودی و حضوری مبتنی است البته نمی‌تواند - و شاید هم نباید - از ذهنیات ایرانی در باب گذشته خود خالی باشد لیکن این بدان معنی نیست که نگاه ایرانی به دنیا هم، در آنچه به برخورد آن با ایران ارتباط دارد بالضروره یک نگاه ناشی از خودنگری - و دور از واقع‌بینی - باشد. اما وقتی بیدادی‌ها، کژرایی‌ها و خودبینی‌های بعضی فرمانروایان را تاریخ محکوم می‌کند آخر کم از آنکه خردپروری، دادگری و پیروزی بعضی دیگر را هم چنانکه در خورست ارج بگذارد؟ البته هرگونه

شورمندی و شیفته‌سری در نقل یا تفسیر رویدادها برای مورخ از مقولهٔ شجرهٔ ممنوعه است و به هبوط و گناه منجر می‌شود اما اندک‌نگری، و کوچک شماری در ارزیابی رویدادها هم از مقولهٔ طبایات ارزاق نیست و لاجرم انصاف و عدالت به‌شمار نمی‌آید.

ذهنیات ایرانی که نگرش از درون و دریافت شهودی رویدادهای تاریخ ایران بدون توجه به آن ممکن نیست در واقع حاصل تجربه‌های تاریخی و دریافت‌های ناشی از واقعیت‌هاست و تاریخ ایران اگر آن را منعکس نکند هرگز به تفسیر رویدادها و ادراک معنی و جهت آنها دست نخواهد یافت. فقط با این طرز نگاه شهودی - اما مستند به اسناد موثق عینی است - که این توالی رویدادها به صورت یک وحدت متصل بالذات، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و یک تسلسل علت و معلولی جلوه می‌نماید و معنی و جهت پیدا می‌کند.

نگاه به گذشته‌های دور هم که درین بخش نخست مطرح است برخلاف آنچه شاید بعضی ملول طبعان می‌پندارند واپس‌نگری نیست استوار کردن قدم در موضعی است که آنچه را در پیش روی است و آینده نام دارد از آنجا روشن‌تر و بهتر می‌توان دید. اگر پژوهنده‌یی که با هشیاری و کنجکاوی درین طرز دید می‌نگرد همواره چیزی از تجربه عصری را هم در آن منعکس می‌یابد از آن روست که ذهنیات ایرانی در سیر استکمالی خود در تمام این رویدادها حضور دارد و به تفسیر رویدادها شکل می‌بخشد و آن را همچون یک واقعیت تجربی نشان می‌دهد.

البته تاریخ هرگز تکرار نمی‌شود چرا که تکرار آن در معنی بازگشت زمان‌های سپری شده و تمام لوازم و تعلقات آن خواهد بود اما انسان که به تعبیر قرآن کریم (۷۲/۳۳) ظلوم جهول است همواره دوست دارد هر راه حل را - و گرچند به بن‌بست رسیده باشد - دوباره تجربه کند و چون در مقام فرمانروایی پیوسته شیفتهٔ توهّمات یوتوپیاگونهٔ خویش است هر بار که خود را در یک نقطهٔ عطف می‌یابد با شوخ‌چشمی و خیره‌سری که لازمهٔ طبع مستبد ظلوم جهول اوست خطاهای گذشته را - با این پندار که چون از دست او صادر می‌شود دیگر خطا نیست - از نو تجربه می‌کند و تکرار خطا را تکرار تاریخ می‌پندارد. به علاوه غالباً اهل هر عصر و کسانی که وقوع در مسیر رویدادها آنها را در حلّ و عقد امور ذی‌اثر قرار می‌دهد در عالم توهّمات ناشی از بیخبری و خودنگری پیش خود چنین می‌پندارند که گویا آنها و عصری که آنها در آن زندگی می‌کنند در آخر عهد دنیا و در پایان خط سیر تاریخ قرار دارند - و این غفلت یا تغافل گمراه‌کننده که مرگ و فنای احترازناپذیر لازمهٔ طبیعت را هم از چشم انسان ظلوم جهول دور می‌دارد و او را بیش از حدّ مجاز و معقول به زندگی متزلزل و بی‌ثبات

انسانی دلبسته و مطمئن می‌سازد، ایشان را در نظر خود در عین حال مالک گذشته و آینده و سازنده سرنوشت تاریخ و فرهنگ قرار می‌دهد - که پنداری کودکانه و ناشی از استغراق در خودی است.

چیزی که توالی رویدادهای عالم به انسان می‌آموزد البته دغدغه مرگ و تزلزل حیات فقط تفسیر شاعرانه و خیال‌انگیز آنست حقیقت آن تحول دایم و بی‌وقفه احوال عالم است که تدریج لازمه تأثیر متقابل عوامل و اسباب آنست و تبدیل دفعی و قسری هم آن را متوقف نمی‌کند. این تحول انسان را به سوی کمال ممکن انسانی رهبری می‌کند و در عین حال به وی می‌آموزد که حیات عرصه تکامل در جهت انسانیت واقعی، تداوم در جهت دریافت فرصت تزکیه، و تمتع مقرون با عدالت از مواهب انسانیت‌سازست و در همه این زمینه‌ها - هرکسی پنج روزه نوبت اوست.

به هر حال در تاریخ که خود آن تکرارپذیر نیست اگر چیزی هست که گاه تکرار می‌شود همین غلط‌پنداریهای ناشی از غرور و غفلت انسانهاست که بادافره‌اش هم دایم در دنبال آن پیش می‌آید، فقط آنکس که می‌تواند صورت آینده را در آینه گذشته بنگرد ازین بادافره سنگین درامان می‌ماند. آنکه می‌پندارد دیو را در شکل آسیای بادی مقهور می‌کند عصر پهلوانی‌های قرون وسطی را هرگز دوباره به عالم واقع باز نمی‌گرداند فقط خود را نسخه دوم یک دُن کیخوته شوریده سر نشان می‌دهد. اما مورخ هشیار که شایسته این نام است مادام که با ذهنیات ایرانی به گذشته‌های دور می‌نگرد ادراک وحدت، استمرار، و ضرورت آن را مایه خرسندی و تسلی می‌یابد و این مایه خرسندی و تسلی خاطر از مقوله تنگ‌نظری جاهلانه یا بیگانه‌ستیزی کودکانه نیست. از عشق به حقیقت، انسانیت و عدالت ناشی است: مهری استوار، ریشه گستر و جان پیوندست که به روزگاران در دل می‌نشیند و آن را هرگز از دل خویش - بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران.

دنباله روزگاران، گذشته باستانی تاریخ ایران را با تاریخ اسلامی ایران پیوند می‌دهد. تنوع و غنای تاریخ اسلامی ایران با گذشته آن البته قابل مقایسه نیست و از همین رو بود که تاریخ ایران اسلامی در دو بخش به تقریر آمد و این مجموعه شامل تمام دوره گذشته ایران است و امیدست برای طالبان تاریخ ایران خالی از فایده‌یی نباشد.

اختصار و اجمالی که درین مجموعه رعایت شد و مؤلف را به چشم‌پوشی از پاره‌یی

تفصیله‌ها واداشت ناظر به رعایت وقت و حوصله خواننده بود و فروداشت‌های آن امیدست در مجلد سوم تاریخ مردم ایران برداشت مناسب بیابد و این اختصار در بایست را جبران کند. کتاب، چنانکه از همان بخش نخستین آن آشکار بود بیشتر متوجه به تحلیل رویدادها و رابطه علت و معلولی در توالی آنهاست ازین رو از داوری درباره اشخاص به اجمالی اکتفا کرده است. منابع آن نیز، عبارت از مآخذ موثق دست اول و بررسی انتقادی تحقیقات جدید بوده است - اما از ورود در جزئیات مربوط به ارزیابی منابع به ضرورت التزام اجمال خودداری شده است. طالبان تفصیل مآخذ و ارزیابی آنها در بخش «در باب مآخذ» در تاریخ ایران بعد از اسلام آگهی‌های بیشتری خواهند یافت.

* * *

برای نزدیک سی قرن روزگاران ایران که این نوشته قسمتی از اواخر آن را به زمان حال پیوند می‌دهد مجموعه کوچکی سه جلدی حاضر البته چندان پردامنه نیست لیکن چشم‌اندازی ازین گسترده‌تر هم برای خواننده‌یی که در این نوشته مخاطب نویسنده است دنبال‌گیری رویدادها و پیوندبخشی منطقی آنها را دشوار و شاید ملال‌انگیز خواهد کرد. در تاریخ‌نویسی هم مثل اکثر کارهایی که مبنی بر پژوهندگی است اینکه نویسنده بداند چه بایدش نوشت البته مهم است اما این هم که بداند چه بایدش نوشت از آن مهم‌ترست.

سعی در نقل تمام جزئیات که در اسناد و روایات آمده است توفیق در ارائه یک تصویر کلی و به هم پیوسته از تاریخ گذشته را دشوار می‌کند اما از این جزئیات پراکنده فقط وقتی می‌توان صرف‌نظر کرد که توجه روابط علت و معلولی رویدادها به صورت تفسیری نامنسجم و غیر منطقی در نیاید. اگر نوشته حاضر با وجود ایجازی که دارد تا حدی به این هدف نزدیک شده باشد برای نویسنده مایه خرسندی است و از اینکه چشم‌انداز سی قرن تاریخ را در گستره‌یی چنین محدود و در طی سه جلد خرد براساس آخرین بررسی‌های علمی عرضه کرده است خود را لاقلاً در برابر خواننده‌یی که طالب جزئیات پراکنده هم نیست کامیاب می‌یابد. البته آن کس هم که از تاریخ، تفصیل جزئیات را مطالبه می‌کند آن را در یک دائرةالمعارف فرهنگ‌گونه تاریخ بهتر می‌تواند دنبال نماید تا در یک تاریخ مفصل به هم بردوخته از گفتارهای جداگانه - که تراکم و تراجم جزئیات نامتجانس دست‌یابی به حقیقت حوادث را برایش دشوار می‌سازد و قضاوت در باب گذشته و حال را در نظرش غیرممکن می‌دارد.

اگر راست است که زمان حال نتیجه منطقی زمان گذشته است فهم درست احوال عصر حاضر از روی گذشته‌ها وقتی ممکن خواهد بود که از جزئیات رویدادهای گذشته آنچه را در پیدایش زمان حال نقش قاطعی نداشته است بتوان کنار نهاد و رابطه گذشته و حال را در توالی علت و معلولی حوادث ردیابی کرد - و این نیز کاری است که تجربه و ذوق و شمع تاریخی می‌خواهد و با مجرد برهم نهادن و در پی کردن رویدادها و اسناد و مدارک ناهمگون و ناهمگن راست نمی‌آید.

در آنچه به بخش حاضر این کتاب مربوط است، هم دیدگاه با دیدگاه‌های گذشته تفاوت دارد و هم رویدادها و تفسیرها با زمان حال بیش از گذشته پیوستگی دارد و لاجرم جدا کردن گذشته و حال در آن خالی از دشواری نیست. به هر تقدیر، هرچند زمان حال هم برای آینده - که بی‌شک آمدنی است - جز گذشته به هم در نوشته‌یی نیست باز یک گذشته به هم در نوشته دیگر در پشت سر آن هست. نوشته حاضر سعی دارد این دو را در یک پیوند منطقی به هم مربوط سازد و چیزی از زمان حال زنده و جاری را در طی آن زمان حال در هم نوردیده مرده و راکد، نشان دهد. در چنین حالی هم البته عجب نیست که لااقل در بعضی موارد روایت و تفسیر نویسنده با آنچه در خاطر خواننده هست سازگار نیاید و نویسنده در نظر خواننده مورد اعتماد و قبول واقع نشود. این احتمالی است که در مورد روزگاران گذشته و دنباله آنها هم ممکن است روی دهد و تصویر گذشته‌های دور نیز در آینه حال، بدانگونه که در خاطر نویسنده نقش یافته است در خاطر خواننده روی ننماید. البته نویسنده درینجا هرگز مدعی آن نبوده است که در آنچه نوشته است از وقوع در خطایمین مانده باشد اما در همه حال این خرسندی را دارد که تا حدی که در توان وی بوده است بیشترین سعی ممکن را انجام داده است و در هیچ مورد و به هیچ بهانه‌یی به خود اجازه نداده است در گزارش تاریخ، چیزی را برخلاف آنچه آن را واقع یافته است به خواننده خویش عرضه کند. لاجرم امید دارد در اتمام این کار از سوءظن خواننده درامان بماند - وگر چند درباره آنچه نیز شاید ناخواسته و نادانسته دچار خطا شده باشد از خواننده امید بهسازی و رهنمایی دارد.

* * *

در آماده‌سازی چاپ اول این کتاب، بعضی عزیزان یاریهای ارزنده کردند - از نمونه‌خوانی تا بازخوانی و بهسازی. سپاسداشتی که در مقدمه آن مجلدها ازیشان به وسیله ذکر نام شد، مایه خرسندیشان نشد، زیرا چنانکه از زبان بعضی از آنها به بیان آمد کار صمیمانه

و مبنی بر خلوص آنها را که دوست داشتند بی مزد و منت باشد، از آن خلوص واقعی بیرون آورد، از آنها معذرت می‌خواهم.

حق با این عزیزان است. بهتر که گردن من زیر بار منت بی‌دریغ آنان باشد و با مجرد ذکر نام آنها در مقدمه کتاب، خود را از تمام محبت‌های بی‌شائبه آن عزیزان آزاد نیابم. روزگاران‌شان خوش، عمرشان شادمانه و مهرشان افزون باد.

عبدالحسین زرین‌کوب

آذرماه ۱۳۷۷

۱

روزگاران ایران

گذشته باستانی ایران

۱. گذرگاه حوادث

موضع میانه‌ای که فلات ایران در بین سرزمینهای آسیای مرکزی و آسیای صغیر دارد؛ واقع شدنش بین درهٔ سند و درهٔ فرات؛ اینکه در ماورای دریای شمالیش - دریای خزر - با دنیای اسلاو، دنیای تاتار، و دنیای اقوام سکایی، و در فراسوی دریای جنوب - خلیج فارس و دریای عمان - با دنیای هند و دنیای عرب مربوط می‌شود؛ اینکه بلندیهای غربی آن در امتداد زاگرس آن را از شمال با جبال قفقاز و آراتات، خاستگاههای دجله و فرات آن را با اراضی شرقی آسیای صغیر، درهٔ فرات آن را با سوریه و سرزمین کنعان و جلگهٔ خوزستان و بریدگیهای زاگرس، آن را با دنیای بین‌النهرین متصل می‌کند، سرنوشت این سرزمین را به عنوان «گذرگاه حوادث» رقم می‌زند، آغاز تاریخ آن را با تاریخ آشور و بابل، اورارتو و عیلام، لیدیه و ایونی، و تاریخ اقوام هندی و سکایی مربوط می‌دارد، و در عین حال نقش و وظیفهٔ ایران را برای حفظ هویت خویش، در ایجاد تعادل بین فشارهای دایم و در هجومهای مستمری که در شرق و غرب و شمال و جنوب به آن وارد می‌شده است معلوم می‌کند.

این هجومها و فشارها، در طرز توزیع جمعیت، در نحوهٔ به وجود آمدن شهرها و دیه‌های اطراف و در شکل شبکه‌بندی راه‌های بزرگ و کوچک سوق‌الجیشی و بازرگانی، در سراسر این سرزمین تأثیر می‌بخشد و جمیع این احوال

را تابع ضرورت می‌سازد. حتی به انواع مقاومت‌ها و واکنش‌های مردم این سرزمین در رویارویی با حوادث و درکنار آمدن با برخی نتایج و آثار آنها صورتهایی را که ناگزیر و لاجرم تکرارپذیرست می‌دهد.

ازین رو فهم جریان رویدادها، و توجیه طرز احتمالی وقوع آنها بدون توجه به اقتضای محیط و اقلیم زمین و شکل تراکم یا پراکندگی جمعیت، و ارتباط راه‌ها با مواضع سوق‌الجیشی یا بازرگانی دشواری بسیار دارد و این جمله تعمقی در بعضی احوال جغرافیایی فلات را برای مورخ قابل توجه یا الزام‌آور می‌سازد.

استمرار شرایط اقلیمی و زمینی، و ضرورت جابه‌جایی عناصر شبانکاره در اطراف فلات دوام معیشت شبانی را در تاریخ فلات به صورت تداوم معیشت کوچ‌نشینی «ایلات» درآورده است و در هر ناحیه‌یی از فلات، صورت بالنسبه خاصی به این حیات ایلاتی داده است که برای آنها میراث سنت محسوبست و تصور دگرگونی پایداری در آن، جز با دگرگونی مستمری در نحوه معیشت آنها دشوار به نظر می‌رسد.

این معیشت خاص عشایر و ایلات در هر جای فلات که هنوز به عنوان یک ضرورت باقی است شامل تربیت دام، و احیاناً نوعی کشاورزی ساده، با پاره‌یی صنایع دستی - از جمله گلیم‌بافی و صنعت قالی - است. ارتباط ایلات با شهرهای مجاور هم که غالباً مبنی بر نیازهای طرفین و تا حدی تابع قدرت متمرکز ولایات یا حکومت ناحیه بوده است، سلوک این عشایر را در امنیت راه‌ها و توسعه ارتباطات مؤثر می‌سازد و همین امر گاه در ادوار فترت‌های طولانی، استقرار مجدد امنیتی را که به دنبال مرگ یک پادشاه یا سقوط یک سلسله به هم می‌خورد، دشوار می‌سازد. اما همانگونه که در مواقع خطر سلحشوری و رشادت آنها در دفع دشمن زره دفاعی فلات را غیرقابل نفوذ می‌سازد و به اندازه یک ارتش مجهز تأثیر دارد، در اوقات عادی هرگونه فشار به آنها، به هر بهانه و هر دستاویز که باشد، خواه زبان این عشایر ایرانی باشد خواه غیر ایرانی، خطر طغیان، خطر ناامنی، و خطر تجزیه را برای ایران در دنبال دارد و عدم توجه به این نکته بارها کشور را با دشواریها مواجه ساخته است - مخصوصاً در موارد هجوم دشمن.

تکرار و توالی هجوم‌های دشمن هم که غالباً زندگی در شهر و روستا را به حال تعطیل درمی‌آورد و حاصل آن را به تاراج فنا می‌دهد، استیلای سرکرده خارجی یا مدافع داخلی که در جریان این جنگها غارت اموال ضعفا را امری عادی می‌کند، و قحطی و سختی ناشی از جنگ را در اکناف کشور ثابت و مستقر می‌نماید، روی دادن خشکسالی‌های طولانی که به خاطر محروم کردن زمین از تربیت و مراقبت کشتکار و دامدار همه آثار زندگی را در جای جای فلات می‌سوزاند و بر باد می‌دهد، زندگی در این گذرگاه حوادث را در بسیاری موارد و مخصوصاً در احوالی که کشور از نظارت یک حکومت مسؤول و سازنده یا یک قانون جامع و قاطع و بی‌تزلزل انسانی محروم باشد، برای طبقات ضعیف و گزندپذیر، بلکه برای اکثر طبقات فعال و سازنده که حاصل دسترنج آنها بالمآل به وسیله طبقات انگل - از بیکارگان، دزدان، کاهنان و جنگجویان حرفه‌ای - بلعیده می‌شود، دشوار و شکننده می‌کند و این نکته شادی و خوشباشی اتفاقی، نادر، و مستعجلی را که گاه دست می‌دهد برای قوم به یک نیاز روحی تبدیل می‌نماید و او را برای تأمین دوام یا تکرار موقت آن به تکاپو وامی‌دارد. از داریوش اول پادشاه هخامنشی که در کتیبه خود خداوند را به خاطر همین آفریدن شادی درخور نیایش جداگانه می‌یابد تا خیام و سعدی و حافظ که آن همه در لزوم اغتنام فرصت و ضرورت بهره‌مندی از شادی دیرپاب حیات اصرار کرده‌اند، این آرزوی اشتیاق‌آمیز برای دریافت لحظه‌های دشواریاب شادی و خوشباشی، مثل یک هشدار دادخواهانه در تمام طول تاریخ ایران و در فضای غالباً غمناک و غبارآلود این خاک، طنین می‌اندازد و در تکرار حوادث خون‌آلود و مصیبت‌انگیزی که درین گذرگاه حوادث، از دست خودی و بیگانه، بر خلق می‌رود، به طور تضرع‌آمیزی ناله و شکوه سر می‌دهد.

به خاطر همین واقع بودن ایران در گذرگاه حوادث است که به قول بعضی محققان هر گونه حرکت و رویدادی که قاره بزرگ آسیا را درمی‌نوردد باید از اینجا بگذرد و همواره نیز از اینجا می‌گذرد. و اینکه جابجا شدن دایم اقوام آسیایی و اروپایی - از سیحون تا دانوب - تیره‌هایی از طوایف هند و اروپایی را، در دوره‌ای مقدم بر هزاره اول قبل از میلاد به داخل و حوالی این سرزمین کشانده است از جمله

قدیمترین نمونه این گونه حرکتها و رویدادهای قاره آسیاست. این هم که از وقتی این سرزمین به نام طوایف آریایی، ایران خوانده شد، مرزهایش در طی حوادث دایم در معرض تغییر و تبدیل واقع شد، و آنچه امروز به نام «ایران» خوانده می شود جز قسمتی از بخش غربی و تا حدی جنوبی آن - و به هر حال بیش از شصت و سه درصد تمام آن - نیست نیز ناشی از همین موضع و همین سرنوشت است.

با این همه، تاریخ تقریباً سه هزار ساله ایران، در همین مدت که آریاها آن را سرزمین خاص خویش کرده اند، این سرزمین را در تحمل دشواریهای ناشی از سرنوشت به صخره ای عظیم همانند نشان می دهد که در گذرگاه سیلی، درازآهنگ و پیچان و زمین کن، افتاده باشد و هر چند شدت و فشار امواج این سیل به تدریج از هر سو کناره های این صخره را می ساید و می فرساید، باز، وی سیل را از سر می گذراند و با کناره هایی که دندان دندانه شده است همچنان در سر جای خویش و در میان بستر آکنده از موج و کف و سنگ و ریگ باقی می ماند و به قدر خویش در حرکت و شتاب سیل که بندرت مدتی کوتاه قطع می شود تعادل به وجود می آورد. این فلات وسیع که طی حوادث قسمتهایی از آن جدا شده است، در حال حاضر از جانب شمال با جمهوریهای قفقاز و آسیای مرکزی، از جانب شرقی با افغانستان و پاکستان، از جانب غربی با ترکیه و عراق هم مرز است و طول این مرزها روی هم رفته تقریباً دو هزار و هفتصد و پنجاه میل و وسعت ارضی آن در حدود بیست و هشت هزار میل مربع تخمین زده می شود.

بارزترین پدیده ای که در احوال ظاهری و در سیمای خارجی این «فلات» برای مورخ جلب توجه می کند این نکته است که همه جا در سراسر آن، کوههای مرتفع و جلگه های هموار در کنار هم واقع شده است و همواره بین جلگه های وسیع، دره های عمیق، و گردنه های مرتفع آن فاصله ها طوری است که عرصه فلات تنوع و دگرگونی احوال خود را به نحو جالبی نشان می دهد و ایران از جهت این تنوع مناظر بیشتر به یک قاره بزرگ ماندگی دارد تا به یک فلات محدود. طرز وقوع جبال در حواشی غربی و شمالی فلات و وجود بلندیهای پراکنده ای در قسمتی از مرکز و جنوب شرقی، فلات را به صورت طشتی گرد درمی آورد که پستی و بلندیهای هم

در وسط آن به چشم می خورد، و به رغم بیابانهای لوت و کویر که در اطراف پستی و بلندیهایی میانه آن دیده می شود نقاط آباد یا قابل آبادی آن از دامنه های جبال مرتفع حواشی شروع می شود و هر چه به سمت مرکز و جنوب شرقی پیش می رود و از دامنه های غربی و شمالی - جبال زاگرس و البرز - فاصله می گیرد بتدریج آبادی کم می شود و حتی گاه در اطراف لوت و کویر بکلی بی نشان می گردد، و پیدا است که طرز واقع شدن جبال حواشی از آن جهت نیز که غالباً از نفوذ رطوبت در نواحی داخل فلات مانع می آید، این زمینهای دور از دریا را از کشت و زرع محروم می دارد و تمام این گونه نواحی جز در واحه های پراکنده یا دره هایی که جریان آبی از آنها می گذرد از هر گونه آثار حیاتی خالی می ماند. بلندی از سطح دریا و غلبه بادهای خشک نیز عامل عمده بی آبی در تمام فلات است.

این نکته هم که در بسیاری نواحی داخل فلات آب کمیاب و باران نادر است سعی در استفاده از آبهای زیرزمینی را که از قرنهای پیش به وسیله حفر قناتها انجام می شده است الزام کرده است، و جستجوی این ذخایر و استفاده از آنها انسان را در این نواحی به سعی و عمل مداوم واداشته و وی را به طور بارزی فعال و کوشا و بانشاط بار آورده است. بعلاوه، تا حدی موجب این معنی هم شده است که در طی تاریخ هر جا تدریجاً به سبب وقوع خشکسالی های اجتناب ناپذیر و مکرر احوال محیط برای زیست و معیشت دشوار می شده یا قناتها به سبب وقوع زلزله و ریزش خاک از کار می افتاده است، منازل انسانی هم متروک می شده است و آبادانیها در طی زمان، همراه کوچ مردم، از جایی به جای دیگر انتقال می یافته است. جنگهای دایم و مکرر هم که موضع طبیعی فلات و واقع شدنش در گذرگاه حوادث، آنها را در طی تاریخ این سرزمین تقریباً اجتناب ناپذیر می کرده است بعد از قرنهای که از وقوعشان گذشته، آثار آنها باقی مانده است. لاجرم هنوز در مسیر جاده ها در سرتاسر فلات چشمه های خشکیده، آبگیرهای مسدود شده، و دهکده های متروک بر جا مانده است و این نکته نشان می دهد که در اینجا خشونت انسان هم کمتر از خشونت طبیعت تمدن انسانی و حاصل محنت و زحمت او را تهدید نمی کند.

حصاری از کوههای موازی یا تقریباً به هم پیوسته در حواشی فلات روئیده

است که آن را می‌توان زره دفاعی فلات خواند. در پشت این حصار هم غالباً حاشیه‌هایی باریک از زمینهای بالنسبه پست هست که در شمال به سواحل دریای خزر، و در جنوب به سواحل خلیج فارس و دریای عمان می‌پیوندند. کوههای اطراف، بخش عمده‌یی از این سرزمین پهناور را در پناه سنگرهای طبیعی قرار می‌دهد که مقابله با مهاجم را آسان و ورود دشمن را به داخل فلات دشوار می‌کند. از آن جمله است جبال موسوم به زاگرس که در حاشیه غربی فلات به صورت قوسی از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارد و نه فقط دنباله‌اش به جبال فارس و کرمان می‌رسد، بلکه جبال مکران و بلوچستان در جنوب شرقی فلات هم ادامه آن به شمار می‌آید. همچنین جبال البرز که در جنوب دریای خزر در شمال فلات در امتداد شرق و غرب ادامه دارد، در جانب شمال غربی با کوههای ارمنستان و قفقاز از یک سو، و بلندیهایی سبلان و سهند از سوی دیگر اتصال می‌یابد، چنانکه در جانب شمال شرقی در مسیر بلندیهایی هزار مسجد و آلاداغ و بینالود از حدود باخرز و هشتادان تا نواحی هندوکش و هیمالیا امتداد پیدا می‌کند و در عین آنکه پارگی و برهنگی سپر دفاعی فلات را در جانب شرقی تا حدی رفو می‌کند، در قسمت داخلی زمینهای مستعد و پر بار طالش و گیلان و مازندران و گرگان را از دامنه‌های رو به کویر قومس و شاهرود در عرصه فلات جدا می‌نماید. بلندیهایی شرقی خراسان هم که از حدود سرخس تا قاین و از جبال تفتان تا نواحی لاشار و بشاگرد در نواحی بلوچستان و مکران ادامه دارد نه زره دفاعی فلات را از پارگی باز می‌دارد نه تأثیر قابل ملاحظه‌یی در احوال اقلیم و لوازم آن می‌بخشد.

در داخل فلات هم یک ناحیه کوهستانی هست که ارتفاعات واقع بین بیستون و همدان و اصفهان و ری را شامل می‌شود و این نواحی را به همین سبب به عنوان ولایت جبال می‌خوانند. قلعه سارو، در همین نواحی در فاصله بین همدان و اصفهان سابقه آبادی حوالی جبال را در سنتهای باستانی - چنانکه از مجمل‌التواریخ برمی‌آید - به عهد اسطوره‌های جم و دارا می‌رساند و این نشانه‌ای از قدمت آبادی در این نواحی است که بعدها در عصر اسلامی به عنوان ولایت عراق - عراق عجم - نیز خوانده می‌شد و به سبب آنکه این ولایت مرکز قدرت طوایف و سرکرده‌های

ماد بود - در نزد قدما سرزمین ماه (ماد) نام داشت - ماد بزرگ. دنباله این ارتفاعات در جانب شمال غربی، ماد کوچک خوانده می شد که بعدها به نام والی (خسترپان، ساتراپ) نام آور خویش آذربایکان (آذربادگان) نام گرفت: منسوب به آذرباد، آتروپاتس. این ولایت که قسمتی از شمال آن دشت مغان و رود ارس را شامل می شد از جهت همین بخش هموار بی دفاع خویش یک شکاف کوچک در زره دفاعی فلات به شمار می آمد و به احتمال قوی قسمتی از اقوام آریایی ماد و پارس هم در اوایل هزاره اول قبل از میلاد و یا اندکی پیش از آن از همین پارگی غیرقابل دفاع، وارد فلات شده باشند - و گاه بعضی مهاجمان را هم به دنبال کشانده باشند. دریاچه ارومیه در این ناحیه از جالبترین آثار طبیعی فلات است و آن را گاه گاه دریای شور - و ظاهراً بر وفق روایات عصر ساسانی - دریاچه چیچست هم خوانده اند. در بین ارتفاعات این ناحیه جبال سبلان در بالای اردبیل و کوه سهند در جنوب تبریز منشأ جریان رودهای متعددی شده است که این ایالت را مشروب می کنند و خود به رود ارس یا دریاچه ارومیه می ریزند. به علت بهره مندی از خاک خوب و رطوبت کافی، این سرزمین از آبادترین نواحی داخل فلات شده است و ساکنان آن در طی تاریخ ایران همواره به عنوان آریاهای نژاده و با قدرت در مقابل تجاوزهای بیگانه از فلات دفاع کرده اند.

در جنوب غربی ماد بزرگ - عراق عجم - دشت خوزستان هم تا حدی از حمایت زره دفاعی جبال حواشی خارج بود و با این حال در طول تاریخ ایران یک کانون قدرت و فرهنگ آریایی باقی ماند. این دشت حاصلخیز که رودهای بزرگ کرخه و جراحی و کارون آن را مشروب می کنند، به جلگه جنوبی بین النهرین که در گذشته های دور قوم سومر در آنجا یک مهد نخستین تمدن انسانی را پی افکند اتصال داشت. خاک پر بار آن که قبل از ورود آریاها به قلمرو عیلام تعلق داشت بعدها با انقراض عیلام مرکز قدرت هخامنشیها و کانون عمده تمدن پارسیها گشت. اما اقلیم فارس در حوالی جنوب شرقی این جلگه که از شمال شرقی به سرزمین کرمان و از جنوب و جنوب شرقی به سواحل خلیج فارس امتداد می یابد منطقه ای کوهستانی اما غالباً خشک است. ارتفاعات آن از شمال غربی به جنوب

شرقی پیش می‌رود و این ارتفاعات در نواحی شمالی پر از تنگه‌ها، گردنه‌ها و پرتگاه‌هاست و هر چه به سمت جنوب پیش می‌رود ارتفاع جبال کمتر و فاصله آنها بیشتر می‌شود.

در قسمت عمده‌ای از نواحی مرکزی فلات صحراهای قفر سوزان به هم پیوسته‌ای واقع است که در شمال مرتفعات فارس و در شرق ولایات جبال قرار دارد. این صحراها مثل دریایی از ریگ و شن تا حوالی کرمان و سیستان و قائنات امتداد دارد و در وسعت قابل ملاحظه‌ای همه چیز و همه جا را از هر گونه سکنه ثابت و از هر گونه استعداد حیاتی خالی می‌کند. شهرهایی چون قم و کاشان و یزد و نایین و خور و جندق و تون و طبس که در اطراف این صحرای بی‌بروبار آکنده از شن و ریگ روان قرار دارند به بندرهایی دورافتاده و متروک می‌مانند که امواج این دریای ریگ دایم اطرافشان را می‌ساید و آنها را تدریجاً به کام خویش درمی‌کشد. این صحراهای قفر که بخش شمالی آن، کویر نمک و قسمت جنوبیش بیابان لوت نام دارد در واقع بخشی از آن بازمانده دریای خشک شده‌ای است که تبخیر شدن آبهایش جز لایه‌ای از رسوبات نمک و شن چیزی بر جای ننهاده است، و بخش دیگرش هم بازمانده سنگهای خرد شده‌ای است که حرارت آفتاب و اختلاف بیش از حد گرمای روز و سرمای شب در این نواحی آنها را بتدریج متلاشی نموده است و به صورت ریگ و شن درآورده است. وزش بادهای طولانی از جانب سیستان و هند هم این خرده‌سنگها را به صورت ریگ روان درمی‌آورد و تدریجاً نرمتر می‌کند و همه جا شهرهای مجاور و قافله‌های مسافر را که گاه از این نواحی می‌گذرند در معرض تهدید و تلف قرار می‌دهد و برای بسیاری از جهانگردان احوال بیابانهای قفر گوبی و قراقروم، و صحراهای عربستان را به یاد می‌آورد.

نه فقط در داخل این دریای ریگ و شن تقریباً هیچ رودی مجال عبور ندارد، بلکه در دامن جلگه‌های فلات و نواحی کوهستانی آن هم چند رود محدودی که اینجا و آنجا جریان دارد، یا مثل کارون و کرخه در ضمن عبوری آرام از جلگه‌های سوزان خوزستان خود را به خلیج فارس می‌کشاند یا مثل رودخانه‌هایی که شتابان و پرخروش از جبال البرز و کوههای آذربایجان سرچشمه می‌گیرد به دریای خزر یا

دریاچه ارومیه می‌ریزد یا مثل زاینده‌رود در مردابهای مجاور کویر گم می‌شود. این رودها در هر جا می‌گذرد خاک را غالباً نیرو می‌بخشد و مایهٔ برکت می‌گردد. با این همه از این جمله جز کارون که به سوی آبهای خلیج می‌غلطد و با دورفیق غربی‌تر خود - دجله و فرات - یک چند همگام و همراه می‌شود اینجا تقریباً هیچ رود دیگر قابل کشتیرانی منظم نیست و وسیلهٔ ارتباط بازرگانی محسوب نمی‌شود.

باران نیز جز در مناطق کوهستانی که گاه به برف تبدیل می‌گردد و ذخیره‌ای برای رودخانه‌های جاری در نواحی مجاور می‌شود، یا در سواحل دریاها و دریاچه‌ها که برکت رطوبت آنها هم بندرت از آنسوی ارتفاعات مجاورشان مجال عبور پیدا می‌کند، در سراسر فلات پدیده‌ای بالنسبه نادر محسوب است. اینکه حتی در اوستا نیز نزول باران به صورت پیروزی ایزد باران بر دیو خشکی تصویر می‌شود، سابقهٔ بندرت باران را از همان ادوار ورود آریاها به این سرزمین قابل تصور می‌سازد. با آنکه از قراین برمی‌آید که در ادوار گذشته حتی در عهد اسکندر نیز فلات ایران غالباً رطوبتی بیش از آنچه اکنون در آن هست داشته است، باز همین کمبود تدریجی و قلت نسبی میزان بارندگی سبب شده است که از دیرباز در جلگه‌های کم‌آب و مخصوصاً در واحه‌های اطراف کویر جز با استفاده از آبهای زیرزمینی زراعت اراضی ممکن نگردد، و پیداست که با چنین حال بروز قحط و غلا هم در دنبال جنگها که هجوم دشمن رشتهٔ قناتها را محو و کور و ویران می‌ساخته است اجتناب‌ناپذیر می‌شده است و اینکه در سنتهای باستانی ایران گاه قحطی و دشمنی را در ردیف دروغ به مثابهٔ امری اهریمنی تلقی می‌کرده‌اند ضرورت امنیت و فراغ را برای توسعهٔ کشت و تأمین زراعت در نظر آنها معلوم می‌دارد و این نکته‌ای است که تاریخ فلات را با وضع اقلیم و موضع وقوع آن مربوط می‌دارد - چیزی که ضرورت تلاش در رفع گزند دشمن را هم مثل ضرورت سعی در دفع گزند قحطی به منزلهٔ تلاش بر ضد اهریمن و دروغ نشان می‌دهد. البته وقتی که این قناتها دایر بود و امنیت و فراغ حاصل می‌شد، از همین زمینهای خشک محروم از باران، غلهٔ کافی به دست می‌آمد، نخل و زیتون و درخت میوه بار می‌داد، قحطی از تهدید بازمی‌ماند و دیو دروغ که انگیزهٔ جنگ و محرک دشمنی و تجاوزطلبی همسایه بود، در مقابل